

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

### حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۷۶ - یکشنبه ۹۴/۱/۱۶

مرحوم شیخ اشکالی را در قالب رفع توهم<sup>۱</sup> مطرح می‌کنند و از آن پاسخ می‌دهند؛  
إن قلت: اگر مراد از یقین، متیقن باشد لازمه‌اش تصرف در ظهور کلام است و تصرف در ظهور، خلاف  
اصل است. لذا نمی‌توان گفت مراد از یقین، متیقن است آن‌هم متیقن دارای دوام و ثبات.  
قلت: مرحوم شیخ در پاسخ می‌فرماید ما به هر حال چاره‌ای نداریم در مثل «لاتنقض الیقین بالشک»  
تصرف نماییم؛ زیرا نقض یقین، اختیاری نیست. پس باید در یقین تصرف کرد و باید گفت مراد از یقین، یا  
متیقن است یا احکام یقین، ولی نه احکام یقین بما هو یقین بلکه احکام یقین به اعتبار نشان دادن متیقن و به  
تعبیر دیگر مراد «احکام متیقن» می‌باشد که ثابت است برای متیقن از جهت یقین. پس نهی از نقض  
نمی‌تواند به یقین تعلق گیرد و راهی ندارد جز اینکه به متیقن یا احکام متیقن تعلق گیرد.

---

۱. این مطلب در ادامه‌ی بیان اول مرحوم شیخ ذکر شده است.

✓ فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۵۷۴:

ثم لا يتوهم الاحتياج حينئذ إلى تصرف في اليقين بإرادة المتيقن منه لأن التصرف لازم على كل حال فإن النقض الاختياري القابل لورود  
النهى عليه لا يتعلق بنفس اليقين على كل تقدير بل المراد نقض ما كان على يقين منه وهو الطهارة السابقة أو أحكام اليقين.  
و المراد بأحكام اليقين ليس أحكام نفس وصف اليقين إذ لو فرضنا حكما شرعيا محمولا على نفس صفة اليقين ارتفع بالشك قطعا كمن نذر  
فعلا في مدة اليقين بحياة زيد.

بل المراد أحكام المتيقن المثبتة له من جهة اليقين و هذه الأحكام كنفس المتيقن أيضا لها استمرار شأنی لا يرتفع إلا بالرافع فإن جواز  
الدخول في الصلاة بالطهارة أمر مستقر إلى أن يحدث ناقضها.

و كيف كان فالمراد إما نقض المتيقن و المراد بالنقض رفع اليد عن مقتضاه و إما نقض أحكام اليقين أى الثابتة للمتيقن من جهة اليقين به و  
المراد حينئذ رفع اليد عنها.

## اشکال مرحوم آخوند بر کلام شیخ رحمته الله

مرحوم آخوند تلمیذ جناب شیخ رحمته الله در کفایه کلمات استاد را مورد نقد قرار داده است؛ هم از حیث تمسک به ماده‌ی نقض و هم از حیث تمسک به هیأت «لاتنقض».

اما از حیث ماده‌ی نقض<sup>۱</sup> می‌فرماید: اینکه شیخ رحمته الله فرمودند نقض تنها در مورد چیزی که هیأت اتصالیه دارد معنا دارد، صحیح نیست. هرچند ممکن است در جایی هیأت اتصالیه باشد و نقض نیز صادق باشد، اما صحت تعلق نقض به چنین موردی به خاطر هیأت اتصالیه نمی‌باشد بلکه به خاطر ملزوم دیگری است که همان «استحکام» است؛ اگر چیزی مستحکم و مبرم باشد، در خراب کردن آن لغت نقض به کار گرفته می‌شود؛ زیرا نقض، ضد ابرام است.

مرحوم آخوند دو مثال ذکر می‌کنند که در یکی هیأت اتصالیه وجود دارد و لغت نقض در مورد آن به کار نمی‌رود و در مثال دیگر هیأت اتصالیه وجود ندارد ولی می‌توان لغت نقض را در آن به کار گرفت.

**مثال اول:** سنگی چند تنی که به راحتی از زمین قابل انفکاک نیست هیأت اتصالیه‌ای با زمین دارد. حال اگر کسی سنگ را از جایش منتقل کرد نمی‌تواند بگوید «نقضت الحجر من مکانه»، پس معلوم می‌شود صرف هیأت اتصالیه در صحت استعمال «نقض» صحیح نیست.

**مثال دوم:** صحیح است بگوییم «انتقض یقینی باشتعال السراج». ولو آنکه شک ما در مقتضی باشد و ندانیم چه مقدار نفت در مخزن چراغ است ولی این جمله و به کار بردن «نقض» صحیح است.

بنابراین نکته‌ی صحت این تعبیر آن است که چون یقین به خودی خود امری مستحکم و مبرم است، کافی است تا انتقاض بدان نسبت داده شود. البته اینکه این نسبت به نحو حقیقت است یا مجاز، مهم نیست؛ زیرا برخی گفته‌اند اساساً نقض مربوط به محسوسات است نه معقولات. در هر حال آنچه مهم است حُسن

---

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت رحمته الله)، ص ۳۹۰:

ثم لا يخفى حسن إسناد النقض و هو ضد الإبرام إلى اليقين و لو كان متعلقاً بما ليس فيه اقتضاء للبقاء و الاستمرار لما يتخيل فيه من الاستحکام بخلاف الظن فإنه يظن أنه ليس فيه إبرام و استحکام و إن كان متعلقاً بما فيه اقتضاء ذلك و إلا لصح أن يسند إلى نفس ما فيه المقتضى له مع ركافة مثل نقضت الحجر من مكانه و لما صح أن يقال انتقض اليقين باشتعال السراج فيما إذا شك في بقاءه للشك في استعداده مع بدهة صحته و حسنه.

و بالجملة لا يكاد يشك في أن اليقين كالبيعة و العهد إنما يكون حسن إسناد النقض إليه بملاحظته لا بملاحظة متعلقه فلا موجب لإرادة ما هو أقرب إلى الأمر المبرم أو أشبه بالمتين المستحکم مما فيه اقتضاء البقاء لقاعدة إذا تعذرت الحقيقة فأقرب المجازات بعد تعذر إرادة مثل ذاك الأمر مما يصح إسناد النقض إليه حقيقة.

اسناد نقض به یقین، به اعتبار استحکام آن است.

بنابراین نمی‌توان گفت به اعتبار ماده‌ی نقض، مراد از یقین، متیقن یا احکام متیقن است؛ زیرا هیچ مانعی ندارد که نقض به خود یقین اسناد داده شود.

**إن قلت<sup>۱</sup>:** در مسأله‌ی استصحاب، توهم نقض یقین به شک نمی‌رود تا مورد نهی قرار گیرد؛ زیرا استصحاب یعنی یقین سابق و شک لاحق. کسی که یقین به کریت ماء در روز شنبه داشته است و روز یکشنبه شک در بقاء کریت می‌کند، یقین سابق خود را نقض نکرده است؛ زیرا یقین سابق متعلق به کریت روز شنبه بوده است و شک لاحق مربوط به بقاء کریت در روز یکشنبه می‌باشد، پس توهم نقض نمی‌رود. لامحاله باید گفت مراد از یقین، متیقن است و یا احکام متیقن.

**قلت:** مرحوم آخوند پاسخ می‌دهند درست است که در استصحاب حقیقتاً یقین نقض نمی‌شود حتی اگر کسی به شک خود ترتیب اثر دهد؛ زیرا یقین مربوط به حدوث و شک مربوط به بقاء است، إلا اینکه در استصحاب بناء بر الغاء زمان است و ذات متیقن و مشکوک، خالی از زمان متعلق یقین و شک است و لامحاله وقتی یقین و شک مجرد از زمان در نظر گرفته شود، معلوم است که یقین با شک نقض می‌شود و عبارت «لاتنقض الیقین بالشک» معنا پیدا می‌کند.

**إن قلت<sup>۲</sup>:** شیخ رحمته الله فرمود نمی‌توان یقین را مورد نهی از نقض قرار داد؛ زیرا یقین، اختیاری نیست و تابع مبادی خود است، لامحاله «لاتنقض» حقیقتاً به یقین تعلق نمی‌گیرد.

۱. همان:

فإن قلت نعم و لکنه حیث لا انتقاض للیقین فی باب الاستصحاب حقیقة فلو لم یکن هناك اقتضاء البقاء فی المتیقن لما صح إسناد الانتقاض إلیه بوجه و لو مجازاً بخلاف ما إذا کان هناك فإنه و إن لم یکن معه أيضاً انتقاض حقیقة إلا أنه صح إسناده إلیه مجازاً فإن الیقین معه كأنه تعلق بأمر مستمر مستحکم قد انحل و انفصم بسبب الشک فیه من جهة الشک فی رافعه.

قلت الظاهر أن وجه الإسناد هو لحاظ اتحاد متعلق الیقین و الشک ذاتا و عدم ملاحظة تعددهما زمانا و هو کاف عرفا فی صحة إسناد النقض إلیه و استعارته له بلا تفاوت فی ذلك أصلا فی نظر أهل العرف بین ما کان هناك اقتضاء البقاء و ما لم یکن و کونه مع المقتضى أقرب بالانتقاض و أشبه لا یقتضى تعیینه لأجل قاعدة إذا تعذرت الحقیقة فإن الاعتبار فی الأقریبة إنما هو بنظر العرف لا الاعتبار و قد عرفت عدم التفاوت بحسب نظر أهله هذا کله فی المادة.

۲. همان، ص ۳۹۱:

و أما الهيئة فلا محالة یكون المراد منها النهی عن الانتقاض بحسب البناء و العمل لا الحقیقة لعدم كون الانتقاض بحسبها تحت الاختیار سواء کان متعلقا بالیقین كما هو ظاهر القضية أو بالمتیقن أو بآثار الیقین بناء على التصرف فیها بالتجاوز أو الإضمار بداهة أنه كما لا یتعلق النقض الاختیاری القابل لورود النهی علیه بنفس الیقین كذلك لا یتعلق بما کان على یقین منه أو أحكام الیقین فلا یکاد یجدی التصرف بذلك فی بقاء الصیغة على حقیقتها فلا مجوز له فضلا عن الملزم كما توهم.

**قلت:** مرحوم آخوند در پاسخ به این اشکال می‌گوید نه تنها یقین نمی‌تواند متعلق نهی باشد، متیقن هم نمی‌تواند متعلق نهی باشد؛ زیرا متیقن نیز در اختیار مکلف نیست. مثلاً طهارت از حدث و جوداً و عدماً تابع اسباب و نواقض خود می‌باشد؛ اگر کسی مسحتان و غسلتان داشته باشد متطهر است و اگر نواقض عارض شود غیر متطهر، لذا متیقن نیز در اختیار مکلف نیست. کما اینکه آثار متیقن نیز در اختیار مکلف نیست؛ به دلیل آنکه یکی از آثار متیقن، مثلاً جواز دخول در صلاة است که در اختیار شارع است و ربطی به مکلف ندارد. بنابراین ما باید در هیأت «لاتنقض» تصرف نماییم؛ چه متعلق آن یقین باشد چه متیقن و چه آثار متیقن باشد. یعنی بگوییم مراد، عدم نقض است مجازاً به این شکل که با یقین، بعد از شک نیز همان معامله‌ی شخص متیقن را انجام دهید و چاره‌ای از این مجاز و تصرف نداریم. اما چرا از اسناد «لاتنقض» به «یقین» رفع ید نماییم؟! دلیلی بر آن وجود ندارد.

**إن قلت<sup>۱</sup>:** اینکه فرمودید ظاهر «لاتنقض» آن است که متعلق به خود یقین است، با صحیح‌هی اول زراره سازگاری ندارد؛ زیرا فرمودند «... وَإِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» و معلوم است که یقین تنها پلی برای رسیدن به طهارت و وضو است و جناب زراره هم دنبال بقاء و عدم بقاء وضو بوده است، بنابراین خود روایت نشان می‌دهد یقین به اعتبار متیقن اخذ شده است، لذا کلام را نباید بر ظاهر آن ابقاء نماییم و اصلاً ظهور در اسناد به متیقن وجود دارد و نقش اخذ یقین، طریقت به سوی متیقن است.

**مقرر:** سید حامد طاهری

**ویرایش و استخراج منابع:** محمد عبد‌الهی

---

۱. همان:

لا يقال لا محيص عنه فإن النهی عن النقص بحسب العمل لا يكاد يراد بالنسبة إلى اليقين و آثاره لمنافاته مع المورد.